

اولیای مستور در آثار فارسی بزرگان طریقت مولویه*

فائزه نمک‌کوبی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه یزد

دکتر محمد خدادادی^۱

استادیار دانشگاه یزد

چکیده:

ولایت یکی از موضوعات مورد توجه در عرفان اسلامی است که مباحث زیادی از جمله اولیای مستور الهی را در خود جای داده است. در طریقت مولویه که یکی از طریقت‌های مهم عرفانی است، بزرگانی نظیر بهاء‌ولد، برهان‌الدین محقق ترمذی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و سلطان‌ولد، وجود دارند. در آثار ارزشمند این گروه، از موضوع مهم اولیای الهی به‌خصوص اولیای مستور و عوامل ناشناس ماندن و راه‌های شناسایی آنان بسیار سخن گفته شده است. اولیای مستور، بالاترین مقام را در بین دیگر اولیای الهی به خود اختصاص داده‌اند، به گونه‌ای که در آثار بزرگان طریقت مولویه، از آنان با عنوان نور و اسرار الهی یاد می‌شود. همچنین درباره این اولیاء گفته شده که به علت وجود عواملی نظیر غیرت الهی نسبت به ولی مستور، وجود بیگانگان و نامحرمان، بی‌لیاقتی افراد، مقام والای ولی مستور و دلایل دیگر، اجازه دیدار این اولیای الهی به همه افراد داده نمی‌شود؛ بلکه باید شرایطی ویژه به همراه عنایت خداوند فراهم گردد تا بعضی اشخاص خاص بتوانند به شناخت ولی مستور دست پیدا کنند و به ملاقات وی نایل آیند.

در پژوهش حاضر، با پرداختن به دیدگاه بزرگان طریقت مولویه درباره موضوع اولیای مستور، عوامل پنهان بودن این اولیاء و نحوه دیدار با آنان بیان شده است. همچنین سعی شده، نظرات این بزرگان، طبقه‌بندی شده و به صورت مجزا از یکدیگر بیان شود.

واژگان کلیدی: بزرگان طریقت مولویه، ولی و ولایت، اولیای مستور.

مقدمه

ولایت یکی از مباحثی است که جایگاه ویژه‌ای در اسلام دارد، به گونه‌ای که در آیات و روایات فراوانی از آن سخن به میان آمده است؛ چنانکه در تشیع، منظور از ولی، به طور خاص فقط حضرت علی (ع) و اولاد ایشان است که جانشینان پیامبر (ص) هستند و این یکی از پرکاربردترین معانی این اصطلاح است که در بسیاری از احادیث و روایات به آن اشاره شده است. در مجموع، ولایت از جمله مباحث کلیدی در عرفان اسلامی است و منظور از ولی کسی است که از خود فانی و به حق باقی شده و راهنمای مشتاقان و طالبان حقیقت باشد. اولیای الهی دارای چنان مقام و منزلت والایی هستند که در متون اسلامی و عرفانی بسیار بدان‌ها توجه شده و مباحث متفاوتی در زمینه‌های مختلف به آنان اختصاص پیدا کرده است. بزرگان طریقت مولویه، همانند دیگر عرفا به موضوع ولی و ولایت و بررسی جایگاه اولیاء اهمیت ویژه‌ای داده‌اند.

پیشینه تحقیق

اگرچه مقالات متعددی درباره مفهوم ولایت در عرفان اسلامی و ادبیات عرفانی نگاشته شده است، اما تاکنون مقاله‌ای که به صورت مستقل و همه‌جانبه به اولیای مستور در تمام آثار فارسی طریقت مولویه پرداخته باشد، به نگارش درنیامده است و مقاله حاضر نخستین کوششی است که به صورت مستقل به بررسی همه آرای بزرگان طریقت مولویه در این باب می‌پردازد.

با این که دیدگاه‌های بزرگان طریقت مولویه در باب اولیای مستور بسیار حائز اهمیت است، اما متأسفانه تاکنون اکثر محققان تنها به آثار مولوی در این باب توجه کرده‌اند و چندان به آثار سایر مشایخ این طریقت نپرداخته‌اند. با وجود این، آثاری که به نوعی می‌توانند به عنوان پیشینه این پژوهش، به شمار آیند از این قرارند:

جلال‌الدین همایی در کتاب مولوی‌نامه (۱۳۵۴) علاوه بر موضوعات متفاوت عرفانی به موضوع ولی و خصایص اولیاء و اقطاب از منظر مولانا هم پرداخته که پیر طریقت و پیوند ولایت در آیین مولوی یکی از امتیازات مسلک تصوف مولانا دانسته شده است.

همچنین آن‌ماری شیمل در کتاب شکوه شمس (۱۳۶۷) سیر افکار مولوی را بر اساس تجلیاتی که از شمس گرفته است، بیان کرده؛ همچنین در قسمتی با عنوان الهیات مولوی، مباحثی را درباره اولیاء و مقام انسان بیان می‌کند. محمد دشتی و فرشته ساکی نیز در مقاله «مقایسه مفهوم ولایت در معارف بهاء‌ولد و مثنوی مولوی» (۱۳۸۵) خصایص مربوط به اولیاء را از دید بهاء‌ولد و مولوی ذکر و سرانجام درباره ولایت و ویژگی‌های آن و جایگاهش در مقایسه با نبوت به نظری کلی رسیده‌اند. محمد مهدی‌پور هم در مقاله «ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» (۱۳۸۶) مفهوم ولایت را در فرهنگ لغات، قرآن و تفاسیر و متون عرفانی بررسی و همچنین مطالب مرتبط با آن را از نگاه مولانا بیان کرده است. وی با بیان بحث ولایت، سعی به ایجاد اتحاد بین فرق و مذاهب اسلامی داشته است.

امیرحسین همّتی در مقاله «تفسیر اهل عرفان از حدیث قدسی «اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری»» (۱۳۹۱) ضمن بیان اقوال متعدّد مشایخ عرفان و تصوّف درباره این حدیث قدسی، به معانی تأویلی و تفسیری ایشان از این حدیث پرداخته و دلایل اختلافی اولیای الهی را از دیدگاه این بزرگان بررسی کرده است. اگرچه در این مقاله اشاراتی به برخی از اقوال بعضی از بزرگان مولویه وجود دارد، اما بحث اصلی آن بررسی اقوال تمام عارفان مسلمان در مورد این حدیث قدسی است و تنها اشاراتی به اولیای مستور از دیدگاه برخی مشایخ مولویه دارد.

همان‌گونه که در این پژوهش‌ها مشهود است، به مسئله ولایت در همه آثار بزرگان طریقت مولویه پرداخته نشده است. در این پژوهش برآنیم تا برای نخستین بار، به صورت مستقل، تمامی آثار منظوم و منثور این بزرگان را مورد بررسی قرار دهیم و دیدگاه‌های بزرگان طریقت مولویه را درباره جایگاه اولیای مستور الهی، که یکی از زیرمجموعه‌های موضوع ولایت است، بررسی کنیم. به همین منظور، ابتدا به صورت مختصر به تعریف ولی و ولایت و جایگاه آن در متون اسلامی و ادبیات عرفانی

می‌پردازیم و سپس، با معرفی کوتاهی از بزرگان طریقت مولویّه و آثارشان، به تبیین و بررسی دیدگاه‌های این بزرگان در باب اولیای مستور خواهیم پرداخت.

ولیّ و ولایت در قرآن و احادیث

واژه ولیّ و مشتقات آن همانند اولیاء، تولی و مولا بیش از دوست‌بار در قرآن با معانی متفاوتی مثل تدبیر امور، مالک، پیرو، قرب و دوست به کار رفته که مفهوم واحدی را نمی‌توان به همه آنها نسبت داد و تعیین دقیق معنای هر کدام نیازمند آگاهی داشتن از شأن نزول و موضوع آن آیه است. ولایتی که در قرآن به کار رفته به دو قسم ولایت رحمانی و ولایت شیطانی تقسیم می‌شود. مراد از ولایت رحمانی، ولایتی است که از سوی قرآن کریم به رسمیت شناخته شده و از پیروان قرآن خواسته شده تا آن را بپذیرند و از برکات آن بهره‌مند شوند (سوره بقره، آیه ۱۰۷؛ سوره کهف، آیه ۴۴؛ سوره انعام، آیه ۶۲) و ولایت شیطانی در مقابل ولایت رحمانی قرار دارد که از سوی قرآن به رسمیت شناخته نشده و از مؤمنان خواسته شده که آن را نپذیرند (سوره شوری، آیه ۹؛ سوره کهف، آیه ۵۰) (ر.ک: سیّدعلی حسینی، ۱۳۷۹، ص ۱۹). همچنین، باید متذکر شد که در ولایت رحمانی، هم ولایت خداوند بر بندگان جای دارد و هم ولایت مؤمنان؛ زیرا این افراد به گونه‌ای به خداوند نزدیک می‌شوند که تنها او را متولی امور خود می‌دانند و برکات معنوی فراوانی از سوی خداوند شامل حالشان می‌شود و در نتیجه پیشوای مردم قرار می‌گیرند.

به عنوان نمونه آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (همانا سرور شما خداوند است و پیامبر (ص) او و مؤمنانی که همواره نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.) (سوره مائده، آیه ۵۵) در این آیه «ولیّ» به معنای سرپرست و رهبر و متصرف در امور به کار رفته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۳) همانگونه که در تفاسیر مختلف ذکر شده است، شأن نزول این آیه مربوط به قضیه زکات دادن حضرت علی (ع) در حال رکوع است که مصداق اتم ولایت حق تعالی در عالم است.

طبق این آیه، اولیای الهی، همچون ذات شریف پروردگار و وجود مبارک حضرت رسول(ص)، علاوه بر محبت و دوست داشتن مؤمنان، بر امور مادی و معنوی همه مردم ولایت و تصرف دارند و رهبر و سرپرست ایشانند. این آیه در قرآن، معروف به آیه ولایت است که نشان‌دهنده اهمیت ولایت در اسلام و همچنین قرارگرفتن ولایت پیامبر(ص) و ائمه(ع) در طول ولایت خداست. (ر.ک: حسینی تهرانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۲) این آیه با خطبه غدیریّه پیامبر(ص)، مخصوصاً با این کلام حضرت(ص) که می‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً» (هرکه من مولا و پیشوای او هستم، علی مولا و پیشوای اوست) (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۶۲؛ پاینده، ۱۳۶۵، ص ۶۳۳) رابطه تنگاتنگ دارد و دقیقاً سمت ولی بودن حضرت علی(ع) را بعد از پیامبر(ص) بیان می‌کند. پس، در جایی که خداوند ولایت را به پیغمبر(ص) و حضرت علی(ع) و بعضی از مؤمنان خالص اختصاص می‌دهد، به‌منظور جدا بودن این ولایت‌ها از ولایت خداوند نیست؛ بلکه ولایتشان در راستای ولایت پروردگار است. همچنین با ولایت اولیای الهی، خللی در ولایت خدا به‌وجود نمی‌آید؛ زیرا اولیای الهی فانی در حقند و ولایت آنان همان ولایت خداست.

آیه دیگر: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آگاه باشید! یقیناً اولیای خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.) (سوره یونس، آیه ۶۲) در این آیه «ولی» به معنی دوست و یار به‌کار رفته است. «ولی»، در اصل از ماده ولی یلی گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی‌درپی بودن آنها است، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام، ولی گفته می‌شود، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند اینها نیز از همین جاست. بنابراین، اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله‌ای نیست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۳۳) مطلب مورد بحث در این آیه، بیم نداشتن و اندوهگین نشدن اولیای الهی است. تعبیری که از این آیه برداشت می‌شود، این است که اولیای الهی، کسانی‌اند که «تمام

سرمایه‌های وجودی خود را به خدا سپرده و در مرتبه تسلیم کلی درآمده و هستی و اختیار خود را حَقّاً به خدا سپرده‌اند و در این مرتبه از تمام حالات و موقعیت‌هایی که برای شخص محضر هست مصون و از مراحل سؤال و عذاب قبر و عرض و عذاب قیامت نیز در امانند. (حسینی تهرانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۰) به عبارت دیگر، چون اولیاء، اراده خود را تمام و کمال در اختیار حق تعالی گذاشته‌اند و از خوف خداوند، هیچ‌گاه در برابر او سرپیچی نکرده‌اند، در نتیجه به خوف دیگری دچار نمی‌شوند.

در آیه «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (یقیناً سرپرست و یار من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او همواره شایستگان را سرپرستی می‌کند). (سوره اعراف، آیه ۱۹۶) در این آیه از کلمه ولی و تولی بهره گرفته شده که تولی به معنی روی گرداندن، دوستی و سرپرستی است و این مفهوم برای «نزدیکی مکانی، نسبی و دینی، بخشش، یاری کردن و اعتقاد و ایمان به کار می‌رود». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۸۹) با توجه به کاربردهای مختلف این کلمه در قرآن مجید می‌توان اینچنین نتیجه گرفت که «اصل واحد و مفهوم مشترک مشتقات ماده تولی، قرب و نزدیکی است و همان دوستی و محبت است که از آثار آن یاری رساندن و پشتیبانی کردن است». (رفیعی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۱۵۷) و آیه نیز، به همین حمایت خداوند و ولایت وی بر بندگان خاص، تأکید می‌کند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، «ولی» در قرآن، معانی متفاوتی دارد، اما آنچه در این پژوهش مدنظر است، معنی سرپرستی و صاحب‌اختیاری است که ولی با توجه به این معنی دارای مراتبی است: «ولایت ذاتیه که مختص به خداوند است. ولایت جعلیه که خداوند کسی را بر دیگری ولایت دهد و آن هم مطلقه و مقیده، عامه و خاصه، کلیه و جزئیه دارد که ولایت مطلقه عامه کلیه، مختص به پیامبر (ص) و ائمه طاهرين (ع) است». (طیب، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۱) در مجموع آیات قرآنی مرتبط با ولایت را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- آیاتی که اشاره به ولایت تکوینی خدای متعال دارد و اینکه خداوند هرگونه تصرف در هر موجود و هرگونه تدبیری که بخواهد برایش

میسور و رواست، مانند آیه «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...» (آیا به جای او معبودانی برای خود گرفته‌اند، در حالی که معبود واقعی خدا است؟) (شوری، آیه ۹) ۲- آیاتی که ولایت تشریحی، هدایت و ارشاد و امثال آنها را برای خدای متعال ثابت می‌کند، همانند آیه «... وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.) (آل عمران، آیه ۶۸) پس با توجه به این دو دسته، دو سنخ ولایت برای خدای متعال هست؛ یکی ولایت تکوینی و یکی تشریحی. ۳- آیاتی که ولایت تشریحی را برای رسول خدا (ص) هم ثابت می‌کند و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان را از شئون و مناصب رسالت وی می‌داند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (ای اهل ایمان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و اعمالتان را باطل مگردانید.) (سوره محمد، آیه ۳۳) ۴- آیاتی که همین ولایتی را که دسته سوم برای رسول خدا (ص) ثابت می‌کرد، برای حضرت علی (ع) ثابت می‌کند، همانند آیه ولایت که قبلاً ذکر شد. (سوره مائده، آیه ۵۵) (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۳)

در احادیث بسیاری، به موضوع ولایت الهی، ولایت اهل بیت پیامبر (ص)، معرفی اولیاء و تأثیر جایگاه ولایت در زندگی اخروی پرداخته شده که به علت حجم زیاد آنها و نبودن مجال برای ذکر تمامی آن احادیث، به ذکر نمونه‌هایی از سخنان ائمه (ع) بسنده می‌کنیم.

یکی از مهمترین مطالب، بحث معرفی اولیاء است که در روایات و احادیث گوناگون این موضوع به چشم می‌خورد. مثلاً از سعید بن جبیر روایت می‌شود که از پیامبر (ص) درباره اولیای الهی پرسیده شد، فرمودند: «هُمْ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ» (اولیاء کسانی‌اند که هرگاه دیده شوند، خدا به یاد آورده شود.) (ابن عربی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱۸؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۳۰۹) در حدیثی دیگر درباره اولیاء چنین آمده که: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لِأَكْثَرِ النَّاسِ لَهُ ذِكْرًا وَأَذْوَمَهُمْ لَهُ شُكْرًا وَأَعْظَمَهُمْ عَلَى بَلَاءِهِ صَبْرًا» (همانا اولیای خدا، ذاکرتین مردم برای او و مداوم‌ترین آنان در شکر او و صبورترین آنان بر بلاء و ابتلای اویند.) (تمیمی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۸) پیامبر (ص) در جای دیگری، با برشمردن سه شاخصه

مهمّ اولیاء، جایگاه خداوند را در احوال و رفتار اولیاء الله این گونه بیان می کنند: «ثلاثُ خصالٍ مِنْ صُنْعَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى: الثِّقَةُ بِاللَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْغَنَى بِهِ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ وَالْإِفْتِقَارُ إِلَيْهِ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ» (سه خصلت از کارهای نیک اولیای خداست: اعتماد به خدا در هر چیز، بی نیاز شدن به او از هر چیز و نیازمندی به او نسبت به هر چیز دیگر). (سلمی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۰۰؛ کراجکی طرابلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۳)

حضرت علی (ع) در مورد خصایص اولیای الهی این گونه فرموده است: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، ... بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عِلْمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرَجُوءًا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ» (اولیای خدا آنانند که به باطن دنیا نگرینند، آنگاه که مردم به ظاهر آن چشم دوختند و سرگرم آینده دنیا شدند، آنگاه که مردم به امور زودگذر دنیا پرداختند... قرآن به وسیله آنان شناخته می شود و آنان به کتاب خدا آگاهند. قرآن به وسیله آنان پا برجاست و آنان به کتاب خدا استوارند. به بالاتر از آنچه امیدوارند چشم نمی دوزند و غیر از آنچه که از آن می ترسند هراس ندارند). (نهج البلاغه، ۱۳۸۹، ص ۵۲۴)

باید توجه داشت که هر انسانی علاوه بر شناخت اولیای خدا، موظف به دوستی و پیروی کردن از ایشان است؛ زیرا «وَلَايَةُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى مُفْتَرِضَةٌ وَبِهَا قَوَامُ الْإِيمَانِ وَ عَدَاوَةُ أَعْدَائِهِ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْعَدَاوَةُ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ» (دوستی با اولیای خدای تعالی واجب است و قوام و پایداری ایمان به آن است و دشمنی دشمنانش بر هر حال واجب. پیامبر خدا (ص) فرمودند: محکم ترین دستگیره های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی با دشمنان خدا و دوستی با اولیای خدا و دشمنی با دشمنان خداست). (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳؛ با مقداری اختلاف در: ابوطالب مکی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۷؛ غزالی، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۴) در احادیث و روایات به نقش ولایت، به خصوص ولایت اهل بیت (ع)، توجه ویژه ای شده و در برابر قبول یا رد آن، پاداش و کیفرهای گوناگونی در

نظر گرفته شده، چنانکه از معصوم وارد شده است: «مَنْ أُوِّكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُوِّكَ عَنِ الْجَنَّةِ» (هرکه از ولایت منصرف شود، از بهشت منصرف شده است). (کلینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۰)

همچنین می‌توان به احادیث دیگری نیز اشاره کرد، همچون: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا خَضَرُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَإِذَا غَابُوا لَمْ يُفْقَدُوا فُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى مُنْجُونَ مِنْ كُلِّ غَبْرَاءٍ مُظْلِمَةٍ» (همانا خدا دوست دارد پرهیزگاران پوشیده از مردم را که چون حاضرند شناخته نشوند و چون غایب‌اند از آنان نپرسند. دل‌هایشان چراغ‌های هدایت است از هر گرد تیره‌ای نجات یافته‌اند). (غزالی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۸۲؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۳)

این آیات و روایات، ارزش اولیای الهی و اهمّیت غیر قابل انکار مقام ولایت را بیان می‌کنند و خود سرمنشأ پیدایش بسیاری از مطالب عرفانی در این زمینه هستند.

نگاهی مختصر به ولیّ و ولایت در ادبیات عرفانی

کلمات ولیّ و ولایت در فرهنگ لغات، معانی گوناگونی را به خود اختصاص داده‌اند. ولیّ، نامی از نام‌های خدای تعالی و به معنی دوست، یار نیکان، مُحبّ، معین، بنده مُقربّ خدا، متصرّف بر کسی و لقب حضرت علی(ع) است. (ر.ک: دهخدا، ۱۳۳۴، ج ۱۵، ص ۲۳۲۴۳ و ر.ک: پادشاه، ۱۳۳۵: ج ۷، ص ۴۵۲۱) و همچنین عموماً مراد از ولیّ را کسی می‌دانند که «فانی شده باشد از خود تا باقی باشد به حق و یا زاهد به کمال رسیده را گویند.» (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۰)

یکی از حکمت‌های خداوند، رهبری مردم توسط انبیاء و سپس به متابعت ایشان، اولیاء است. اولیاء گروهی معدود از مردان و زنان الهی‌اند که خداوند، شخصیت الهی خود را در ایشان متجلی کرده و از طریق ایشان در دیگران آشکار شده است. (ر.ک: نیکلسون، ۱۳۵۸، ص ۱۹)

عرفای قبل و بعضاً مقارن با طریقت مولویه از قبیل: محمدبن علی حکیم ترمذی،

ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری، ابوالحسن جلابی هجویری، ابن عربی، صدرالدین قونوی و... همگی درباره موضوعاتی پیرامون ولایت، نظرات باارزشی را بیان کرده‌اند. «غالباً از زمان ترمذی به بعد، این مسئله که آیا نبی رتبه بالاتری دارد یا ولی، مورد بحث قرار گرفته است.» (شیمل، ۱۳۷۴، ص ۳۴۲) ابن عربی هم کسی است که بعد از ترمذی، اصل ولایت را محور اندیشه‌های خود قرار داد و از اهمیت مقام اولیاء، مخصوصاً خاتم‌الاولیاء سخن گفت. (ر.ک: ابن عربی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۷) ابوسعید ابوالخیر یکی دیگر از عرفای نامی است که به تفاوت‌های بین نبی و ولی اشاره کرده است. (ر.ک: محمدبن منور، ۱۳۶۶، ص ۵۴) و یا قشیری، در اثر خود بسیار از اولیاء سخن می‌گوید و درباره مرتبه اولیای الهی، نظر خود و دیگر عرفا را بر این استوار می‌داند که هرگز مرتبه اولیاء به انبیاء نمی‌رسد و درباره عصمت اولیاء معتقد است که معصوم بودن ولی واجب نیست اما باید محفوظ بماند تا بر گناه اصرار نداشته باشد. (ر.ک: قشیری، ۱۳۷۹، ص ۶۳۱) همچنین وی، علم ولی به ولایت را جایز می‌شمارد. هجویری هم که بخشی از کتاب خود را به بحث ولایت اختصاص داده، در این باره با قشیری نیز هم‌عقیده است. (ر.ک: جلابی هجویری غزنوی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۲) در مجموع باید گفت که از دیدگاه اکثر عرفا: ولایت نبی، افضل از نبوت اوست؛ نه این که هر ولی‌ای بالاتر از نبی است. (ر.ک: ابن عربی، ۱۳۸۱، ج ۷، صص ۵۱۳ و ۵۴۷؛ ج ۸، ص ۴۰۵؛ نسفی، ۱۳۵۹، صص ۵۸ و ۸۰)

یکی دیگر از مباحث مورد توجه درباره عموم اولیاء پنهان بودن ایشان از چشم اغیار است. عرفا همواره غیرت الهی را سبب مخفی ماندن اولیاء دانسته (ر.ک: کاشانی، ۱۳۸۹، ص ۵۸۰) و پیوسته به حدیث «أولیایی تحت قیابی لا یعرفهم غیری» (اولیای من در زیر قبه‌های سراپرده منند و غیر از من کسی ایشان را نمی‌شناسند) و «أولیاء الله عرائس الله» (اولیاء عروسان خدایند)، اشاره داشته‌اند. (ر.ک: جامی، ۱۳۸۲، ص ۴۴۴ و نیز سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۱ و قشیری، ۱۳۷۹، ص ۴۳۱) عرفا معتقدند که چون خواست خداوند چنین بوده که اولیاء پنهان باشند، (ر.ک: عطار، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸) بنابراین درک

وجود ولیّ خدا برای همه امکان‌پذیر نبوده (ر.ک: میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۴۲۴) و بنا به قولی، هرکه اولیای خدا را به چشم سر بنگرد، همانند کسی است که آفتاب را به دهن می‌نگرد. (ر.ک: جام نامقی [ژنده پیل]، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴)

به‌طور کلی اولیای خداوند از دیدگان خلائق پوشیده‌اند و کاملانی که از جانب خداوند مأمور به ارشاد سالکانند، تنها برای سالکان و مریدان صادق خود آشکارند و از دیده عموم پنهان‌اند. اولیای مستور و رجال‌الغیب، علاوه بر عموم خلائق از اولیا نیز پنهانند، و تنها به افرادی خاص و ویژه جلو می‌نمایند؛ بنابراین، این مستوران، پنهان پنهانند و یکی از ویژگی‌های ایشان بسته بودن دهانشان از دعاست؛ چنانکه مولانا در ضمن حکایت ذوقی - که روایتی از اولیای پنهان و رجال‌الغیب است - به ایشان اشاره می‌کند:

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۰۸)

چون از سرّ قضا و قدر آگاهند و دعا را دخالت در کار حق می‌دانند:

از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص کفرشان آید طلب کردن، خلاص
(همانجا)

همچنین در دفتر ششم مثنوی، داستان بیمار شدن هلال و ملاقات حضرت رسول (ص) به اشارت حق تعالی از ایشان از دیگر حکایات مثنوی است که به وجود اولیای مستور اشاره دارد. (همان، ج ۳، بیت ۱۵۰ به بعد)

ابن عربی نیز در کتاب فتوحات مکیه در این باب سخنان قابل توجهی دارد؛ چنانکه در باب ۳۶۶ فتوحات که باب معرفت وزرای مهدی در آخرالزمان است و در جاهای دیگر فتوحات مثل باب ۷۱ و ۷۳، مطالبی در این زمینه بیان داشته است. به‌عنوان نمونه او در بخشی از سخنان خود با اشاره به واقعه‌ای که در «مقصوره ابن مثنی» در شرق

تونس برای او اتفاق افتاده به شرح برخی از خصوصیات رجال الغیب و اولیای مستور می‌پردازد.^۱ (ابن عربی، بی تا، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۲۷)

از دیدگاه ابن عربی در فتوحات، رجال الغیب ده کس اند، نه زیاد می‌شوند و نه کاهش می‌یابند. آنها مستورند و شناخته نمی‌شوند، که خداوند در زمین و آسمانش آنان را پنهان داشته است. ایشان اهل خشوعند که پیوسته در احوالشان تجلی رحمان بر آنان غلبه می‌یابد. این رجال جز با خدا با کسی به راز و نیاز نمی‌پردازند و جز او چیزی را نمی‌بینند. (همان، ج ۲، ص ۱۱)

آشنایی مختصر با طریقت مولویه و بزرگان آن

مولویه یکی از طریقت‌های عرفان اسلامی است که با عجین کردن بینش انسانی و فلسفی بشری مولانا با تصوّف و نگه داشتن نهاد اصلی تشکیلات، خود را نسبت به طریقت‌های دیگر ممتاز کرده و از شهرت بیشتری برخوردار شده است. (ر.ک: دین لوئیس، ۱۳۸۴، ص ۲۳۷ و گولپینارلی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵) بزرگان بسیاری در این طریقت جای گرفته و هرکدام آثار ارزشمندی را به خود اختصاص داده‌اند؛ از میان این آثار برجسته می‌توان به معارف بهاء‌ولد، معارف برهان‌الدین محقق ترمذی، مقالات شمس تبریزی، مکاتیب، مجالس سبعة، فیه مافیة، غزلیات و مثنوی مولوی، معارف، ابتدانا، رباب‌نامه و انتھانامه سلطان‌ولد اشاره کرد. البته باید توجه داشت که سخنان بعضی دیگر از بزرگان این طریقت، همانند صلاح‌الدین زرکوب را به دلیل نداشتن اثری مجزاً و مستقل به‌ناچار می‌بایست در بین کلام دیگر بزرگان این طریقت جست‌وجو کرد. آثار فارسی مولویه از زمره گنجینه‌های ارزشمند ادبیات فارسی به‌شمار می‌رود که متأسفانه تاکنون، به جز آثار مولوی به سایر آنها توجه چندانی نشده است. این آثار از جنبه‌های گوناگون ادبی و عرفانی، قابل تأمل و بررسی هستند. یکی از این موضوعات، بحث ولیّ مستور، پیرامون موضوع ولیّ و ولایت است که همین مبحث، بازتاب گسترده‌ای در اندیشه بزرگان طریقت مولویه داشته و هرکدام سعی داشته‌اند تا به نوعی ابعاد مخفی

این موضوع قابل توجه را روشن سازند. در ادامه، به اختصار، به معرفی بزرگان این طریقت عرفانی پرداخته می‌شود:

محمد بن حسین بن احمد خطیبی (۵۴۳-۶۲۸)، مشهور به بهاء‌ولد، (افلاکی العارفی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷) پدر مولوی است. وی از جمله عارفانی است که افکارش زمینه‌ساز آراء دیگر بزرگان طریقت مولویه شده است. کتاب "معارف" از وی باقی مانده که خود به نوشتن آن همت گماشته است. این اثر شامل مباحث توحیدی، اسماء الهی و دیگر موضوعات مربوط به کلام و تصوّف اسلامی و نیز نکاتی در تفسیر قرآن است.

عارف نامدار دیگری که در طریقت مولویه نقش بسزایی داشته، شمس‌الدین محمد تبریزی (۵۸۲- پس از ۶۴۵) است. تاریخ ولادت و وفات وی به درستی معلوم نیست، اما آنچه مسلم است او، هم‌عصر و مراد مولانا بوده و بر همین اساس سلطان‌ولد، پسر مولانا هم از مریدان خاصّ وی به‌شمار می‌رفته است. شمس، انسان عالم، کامل و به قولی دیگر «ولیّ مستور» بوده (ر.ک: سپهسالار، [بی‌تا]، ص ۱۲۲) که علاقه‌ای به تألیف و تصنیف نداشته و از وی مجموعه‌ای به نام «مقالات» باقی مانده است. با مطالعه مقالات او مشخص می‌شود که وی در انواع علوم روزگار خود تبخّر داشته است.

صلاح‌الدین زرکوب (؟-۶۵۷) از دیگر بزرگان و عارفان قرن هفتم است. وی از مردم قونیه بود و دانش ظاهری نیندوخته و در بازار قونیه به کار زرکوبی اشتغال داشت، اما صفای ضمیر او سبب شد که مولوی پس از غیاب شمس به ارادت او گردن نهد و او را به شیخی منصوب کند و مریدان و سلطان‌ولد را به تبعیت از او فرمان دهد. (ر.ک: موحد، ۱۳۸۷، ص ۲۶) البته سخنان وی به صورت مستقل وجود ندارد و گفتارش در آثار دیگران نمود پیدا کرده و سلطان‌ولد در ابتدای نامه، بسیار از وی و آموزه‌هایش یاد کرده است.

جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین خطیبی (۶۰۴-۶۷۲) (سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۲) معروف به مولوی و خداوندگار و مولانا، عارف نامی قرن هفتم هجری است که در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هـ ق در بلخ متولد شد (افلاکی العارفی، ۱۳۶۲، ج ۱،

ص ۷۳) و دیری نگذشت که آتش در سوختگان عالم زد. او پس از مرگ پدرش و به قولی پس از آشنایی وی با شمس تبریزی عارف مشهور، تدریس و تصنیف و دنیا را ترک گفت و به تصوّف و عرفان روی آورد و مریدان و شاگردان بسیار یافت. آثارگراندردی از جمله مثنوی معنوی و دیوان کبیر را از خود به جای گذاشت. بهاءالدین، فرزند مولوی، معروف به سلطان ولد (۶۲۳-۷۱۲) عارف و شاعری است که به مدّت سی سال پیشوایی طریقت مولویّه را بر عهده گرفته بود. وی داماد شیخ صلاح الدین زرکوب بوده و هنگامی که حسام الدین از دنیا می‌رود، به اصرار مریدان به مسند شیخی می‌نشیند و راه پدرش را ادامه می‌دهد.

اولیای مستور از دیدگاه بزرگان طریقت مولویّه

یکی از مباحثی که بسیار در آثار بزرگان طریقت مولویّه بدان توجه شده، مبحث اولیای مستور و عوامل ناشناس ماندن آنان است. این دسته از اولیای خاصّ الهی، بالاترین مرتبه از مراتب اولیاءالله را به خود اختصاص داده‌اند، به نحوی که اولیای مشهور (ظاهر) واسطه فیض، میان اولیای مستور و خلق هستند. (ر.ک: موحد، ۱۳۸۷، ص ۳۷) در توصیف و تعریف این گروه پنهان و والا مقام باید گفت که «ورای این مشایخ که در میان خلق مشهورند و بر منبرها و محفل‌ها ذکر ایشان می‌رود، بندگانند پنهانی، از مشهوران تمام‌تر» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲۷) که «جز حق کسی را بر ایشان اطلاعی نیست.» (سپهسالار، [بی تا]، ص ۲۸)

شمس معتقد است که: «اغلب خاصان خدا آنانند که کرامت‌های ایشان پنهان است، بر هر کسی آشکار نشود، چنانکه ایشان پنهانند. چیزها نمی‌یازم گفتن، ثلثی گفته شد.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۷) آری، «قومی [از] اولیاء را آن هست که در آتش ظاهر اندر افتند و نسوزند. قومی پنهانند، همه چیزهای ایشان پنهان.» (همان، ج ۲، ص ۱۶) این «روی پوشیدگان و پرده‌نشینان حرم قدس الهی و آن دسته از اولیای خدا که از انظار خلاق پنهانند و بر فرض این که در میان خلاق باشند و خدمت به خلق کنند،

کسی ایشان را نمی‌شناسد» (همایی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۳۳۴)، دارای رفتار و احوالی با قاعده و سبک ویژه‌ای هستند و حقیقت حالشان این است که «از حدّ هر نوع شهرت و معروفیتی بالاترند و فقط به کار و حال خود مشغولند و به محض اینکه در محلی شناخته شوند، جای خود را به محلیّی حامل و گمنام تغییر می‌دهند و در هر محل و ناحیّت مایه خیر و برکت و رحمتند. این دسته از اولیاء از طرف حق تعالی مأموریت اظهار دعوت و هدایت و ارشاد علنی عمومی ندارند و این وظیفه بر اولیای ظاهر است.» (همان، ج ۱، ص ۳۳۷)

بنابراین، اولیای مستور گروهی از اولیا هستند که در ظاهر، نشانه خاصی برای شناخت ایشان وجود ندارد و این موضوع یکی از پیچیدگی‌های مباحث عرفانی و خصوصاً ولیّ و ولایت است؛ زیرا اساس عرفان، محبت به حق و اولیای اوست و این امر مستلزم شناخت اولیاست. اما از آنجا که شناخت اولیا امری بس دشوار و پیچیده است، سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان به شناخت این بزرگان نائل آمد یا حداقل به آن نزدیک شد. بررسی آرا و نظریات بزرگان طریقت مولویه می‌تواند تا حدودی به حلّ این پیچیدگی کمک کند، زیرا این بزرگان از گروهی از اولیاءالله‌اند که با اولیای مستور در ارتباط بوده‌اند و گویا موظف بوده‌اند که مقداری از اسرار این گروه را برای جهانیان بیان دارند. چنانکه شمس درباره همبستگی خود و مولانا می‌گوید: «ما دو کس عجب افتاده‌ایم. دیر و دور تا چو ما دو کس به هم افتد. سخت آشکار آشکاریم، اولیاء آشکار نبوده‌اند؛ سخت نمان نمانیم، این بود معنی الظاهر الباطن، هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۹۴)

باید دانست که عده‌ای از مشایخ ظاهری همواره به دنبال آن بوده که خود را به‌عنوان ولیّ معرفی کنند و این در حالی است که اولیای واقعی، همواره در صدد هستند تا خود را پنهان کنند: «به ستم خود را عارف می‌کنند، یکی همه جهد می‌کند تا بپوشاند، یکی موی‌ها باز می‌اندازد و می‌سترد و هزار شیوه و شور می‌کند تا شناخته شود! داند آن کس دل خردمند است. آن کو و این کو، این جهت آن است تا آن یکی که حق است

پوشیده شود.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۰۹) از آنجا که اولیای الهی در تمام زمینه‌ها پیروی محض را از خداوند سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، چنین برداشت می‌شود که گویا در پنهان بودن هم به خداوند اقتدا کرده و هست نیست‌نما شده‌اند. این افراد والا مقام به جهت اینکه حقیقت حالشان از خلق مخفی است به «رجال الغیب» هم شهرت یافته‌اند. (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۰) این دسته از اولیاء دارای مقامی بس والا هستند و عارفان و بزرگان هم دائم این مبحث را به افراد گوشزد می‌کنند. شمس تبریزی در بخشی از سخنانش با معرفی سلسله مراتب اولیاء، ولی مستور را در بالاترین درجه قرار می‌دهد و چنین اعتقاد دارد که ولی عارفی که بر همه احوالات مطلع و آگاه است و کسی هم لیاقت دیدن او را ندارد، باز هم شخصی از آن ولی، بلند مرتبه‌تر هست که «بر این عارف مطلع است، او را می‌بیند و او را جز خدا کسی دیگر نبیند.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۳)

اولیای مستور، همانند دیگر اولیای الهی دارای کرامات و خصوصیات ممتازی هستند؛ اما اغلب این خاصان خداوند «کرامت‌هایشان پنهان است، بر هر کسی آشکار نشود، چنانکه ایشان پنهانند» (همان، ج ۲، ص ۱۷) و برای اینکه از چشم خلق مخفی بمانند و شناخته نشوند در میان عاظمه مردم جامعه، روزگار خود را سپری می‌کنند (ر.ک: همّتی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۰)؛ پس باید بسیار مراقب بود زیرا «اینها را که امروز خوار می‌گیری، روزی بیاید که چون برق از لطف، پیش دیده تو در می‌گذرند.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۲) گاه ممکن است این اولیاء در میان افرادی زندگی کنند که از نظر موقعیت اجتماعی طبقه‌ای بدنام باشند، اما این همنشینی با ایشان باعث پایین آمدن مقام شامخ اولیای الهی نمی‌شود، زیرا جان اولیاء به خداوند متصل است و در اثر شرایط محیطی آلوده نمی‌شوند، بلکه از فیضان وجود اولیاء، عالم برپا می‌ماند و تمام مردم از وجود ایشان فیض می‌برند: «از آن دوستان که می‌گویم می‌باید شما ببینید که از مانند، یکی در صورت طریل^۲ است، می‌گوید که طعنه می‌زنم که مخنث است، نیستم مخنث، آلا با این زن چنگی، آن معامله‌ام نمی‌باید، اما مرا با او خوش است و او را با من

خوش است، آلا همین گله می‌کند که با من خفت و خاست نیست، و نیز لوت‌های چربم دهد نتوانم خوردن، گویند: چرا نمی‌خوری؟ گویم که شرم می‌دارم. غرضم آن بود تا بر درویشان بروم... گویند طریلی می‌کنی و شرم نمی‌داری، نان خوردن شرم می‌داری؟ آن زن گوید که او را یاراند؛ خواهد که با ایشان بخورد. اکنون هم نگفتم که کیست. صد طریل را خدمت باید کردن، تا به آن یک طریل برسی.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۲۱۶-۲۱۵) از این حکایت می‌توان دریافت که اولیاء ممکن است به اشکال گوناگون و به صورت انسان‌های مختلف در طبقات مختلف اجتماعی به صورت ناشناس زندگی کنند.

گاهی این اولیاء چنان پوشیده و ناشناس به زندگی خود ادامه می‌دهند که حتی نزدیکانشان هم از وجود باارزش آنها مطلع نمی‌گردند؛ همانند شی‌ی که سلطان‌ولد در خواب خود از زبان حسام‌الدین، از مقام کریم‌الدین بکتمر آگاه می‌شود (ر.ک: سلطان‌ولد، ۱۳۶۷، ص ۱۰۸ و نیز موحد، ۱۳۸۷، ص ۴۲)، آنگاه، سلطان‌ولد، از کریم‌الدین با عنوان ولیّ مستور در ولدنامه یاد می‌کند:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| هست مردی در این جهان «پنهان» | مثل نقره و زرّ اندر کان |
| ظاهرش خاک و باطنش زر پاک | تن او سست و جان او چالاک... |
| پسر بکتمر، کریم‌الدین | هست اندر زمان ولیّ‌گزین |

(سلطان‌ولد، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۱۸)

همچنین سلطان‌ولد در ابتدای نامه از قول صلاح‌الدین زرکوب که خود را جزو اولیای مستور می‌دانسته، با تشبیهی درباره‌ی این گروه از اولیاء توضیح می‌دهد که:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| حق مرا از چه روی پنهان کرد | زآنکه جان را قرین جانان کرد |
| چون شهیم خواند اندرون سرا | کی شوم بر در سرا پیدا؟ |
| همچو شه باشم از همه پنهان | آن که پیدا است هست او دربان |

(همان، ص ۶۴)

اولیای مستور، افراد معدودی‌اند که به سیمت پادشاهی عالم جان منسوب شده‌اند و این مقام والایشان آنان را به سوی مخفی بودن سوق می‌دهد، در صورتی که اگر افرادی دون‌مرتب بودند، اشخاص نااهل هم توانایی دیدن آنان را داشتند، همان‌طوری که «انبیای

اولوالعزم گروهی اندک هستند لیکن مقامشان بالاتر است، اولیای مستور نیز نسبت به مشهوران اندک‌اند و مقام بالاتر دارند.» (موحد، ۱۳۸۷، ص ۲۴) و مولوی نیز در مثنوی، ضمن معرفی این اولیاء، از جایگاه ویژه آنان سخن به میان می‌آورد که حتی عنایتی هم که به آنان می‌شود تنها به خودشان اختصاص دارد و هرگز به چشم اهل ظاهر نمی‌آید:

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند شهره خلقان ظاهر کی شوند؟
این همه دارند و چشم هیچ‌کس برنیفتد بر کیانشان یک نفس
هم کرامتشان هم ایشان در حرم نامشان را نشنوند ابدال هم

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۷۶)

این اولیای الهی دارای چنان مرتبه و درجه‌ای هستند که «هرچند در بیان صفت این طایفه [اولیای مستور] مبالغه رود، به نسبت کمالات ایشان عین تقصیر خواهد بود.» (سپهسالار، ۱۳۹۱، ص ۱۲۶)

در این موضوع، برای طالبان حقیقت، درس بزرگی نهفته است که بنابر دیده ظاهر و مناسبات ظاهری نمی‌توان باطن انسانها را قضاوت کرد. چه بسا کسی که از نظر ظاهری دچار مسایلی باشد که با ذائقه اجتماعی، عرفی و حتی دینی ما سازگار نباشد، اما دارای مقامی قدسی و والا باشد. بنابراین، طالبان حقیقت باید از قضاوت شتابزده دیگران پرهیز کنند و بر اساس ظاهر مردم حکم به صلاح و یا فساد ایشان ننمایند. چه بسا بر اثر قضاوتی شتابزده و خالی از تحقیق به دشمنی با مردان حق و اولیای الهی برخاسته باشیم؛ به قول مولوی:

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱۰)

بنابراین، می‌توان گفت شاید یکی از دلایل مطرح کردن مسایل مرتبط به اولیای مستور، توسط بزرگان مولوی، بر حذر داشتن مریدان و طالبان حقیقت، از قضاوت شتابزده و ظاهر بینانه در مورد دیگران بوده است. زیرا وقتی با این دید که ممکن است اولیای مستور در بین هر گروهی از افراد جامعه باشند، به مردم می‌نگری، به همه آنها احترام می‌گذاری؛ زیرا ممکن است با ولی مستور حق مواجه شوی. مولوی با اشراف به

این موضوع، به سالکان راه حقیقت تذکر می‌دهد که همه‌جا باید در جستجوی اولیاء بود و انتظار روبه‌رو شدن با ایشان را داشت:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| گفت حق کاندل سفر هرجا روی | باید اول طالب مردی شوی |
| گر گدایان طامعند و زشت‌خو | در شکم‌خواران تو صاحب‌دل بجو |
| در تگ دریا گهر با سنگ‌هاست | فخرها اندر میان سنگ‌هاست |

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۹)

عوامل مستور ماندن اولیای الهی

نکته قابل توجه این است که عوامل فراوانی سبب می‌شود تا این برگزیدگان الهی از دیدگان پنهان بمانند. یکی از عواملی را که بهاء‌ولد، پدر مولوی بدان اشاره می‌کند، وجود بیگانگان و نامحرمان اسرار است که بنا بر اعتقاد وی «أولیاء عرائسُ الله، تا اغیاران بر آن وقوفی نیابند.» (بهاء‌الدین‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۹۶) بدین معنی که چون این افراد، برگزیده حضرت حق‌اند، در نتیجه فقط باید برای دیدار با حق تعالی آماده باشند و به بیانی دیگر، باید خویش را در پوششی همانند عروسان مخفی نگه دارند تا چشم هر نامحرمی به آنان نرسد.

شمس تبریزی نیز بی‌لیاقتی افراد و توجه بیش از حد آنان به دنیا را یکی دیگر از عوامل ناشناس ماندن عموم اولیاء‌الله می‌داند و با تمثیلی زیبا عقیده‌اش را بازگو می‌کند: «شب قدر را پنهان کرده‌اند در میان شب‌ها؛ بنده خدا را پنهان کرده‌اند میان مدعیان. پنهان است نه از حقیری، بلکه از غایت ظاهری پنهان شده است؛ چنانکه آفتاب از خفاش نماند است، پهلوی او نشسته و از او خبری ندارد؛ چون پرده محبت دنیا او را صم بکم^۳ کرده است.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۶)

همچنین شمس بر این موضوع تأکید دارد که «ورای این مشایخ ظاهر که میان خلق مشهورند و بر منبرها و محفل‌ها ذکر ایشان می‌رود، بندگانند پنهانی، از مشهوران تمام‌تر» (همان، ج ۱، ص ۱۲۷) و اینان اولیایی‌اند که خداوند «ایشان را در حجاب آرد [و] با ایشان اسرار گوید.» (همان، ج ۱، ص ۲۹۴) اینها گروهی از اولیایند «سخن ایشان را هم

ایشان شنوند و فهم کنند.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۱۵) اینان همان گروهی‌اند که خداوند در حدیثی قدسی در شأنشان فرموده: «أُولَیَّایِ تَحْتَ قَبَایِی لَیَعْرِفُهُمْ غَیْرِی.» (همان، ج ۱، ص ۴۲۸) پس «غیرت اله است بر این وجود، نخواهد که خلق اطلاع یابند بر ایشان. داغ لایَعْرِفُهُمْ غَیْرِی بر پیشانی ایشان است. ایشان را کی بینی؟ ایشان همچنین در نظر خدایند. هر که خواهد که ایشان را ببیند، در نظر خدای درآید. در نظر خدای درآی، ایشان را بینی. خلق؛ حق را چگونه دریابند؟ چگونه بیند؟ و این شخص را که در نظر اوست هم! طرفه به هم در رفته‌اند، چنانکه چیزی به هم در رفته باشد... قومی دیگرند که بیناند و می‌دانند که بیناند. ایشان را هم ایشان دانند.» (همان، ج ۱، صص ۳۰۶-۳۰۷) شمس بر این نکته اذعان دارد که غیرت الهی نمی‌خواهد که کسی بر حضور اولیاء واقف شود؛ زیرا ایشان اسرار حَقَّند و حق نسبت به ایشان غیرتمند است و کسی می‌تواند به دیدار ایشان نائل آید که به مقام ولایت و دوستی خداوند دست یابد: «برون روم، یاران هستند که ما را آرزو برند؛ درویشان و عزیزان، هنوز تو ایشان را ندیده‌ای.» (همان، ج ۱، ص ۱۹۹)

از دیدگاه عرفا، علّت اصلی تجلّی حق تعالی، محبّت و عشق ذاتی اوست که از آن به حرکت حبّی تعبیر می‌کنند. در این حرکت حبّی، حق تعالی از ازل تا ابد در ابتهاج درونی است و با ذات خویش نرد عشق می‌بازد، امّا ظهور عینی آن در عالم انسانی است و نهایت این عشق‌بازی با اولیای حضرتش است که در عالم انسانی ظهور یافته‌اند؛ همان کسانی که مصداق اتمّ «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ» اند. از این رهگذر، می‌توان گفت که اولیای مستور که خداوند نسبت به آنها غیرت دارد، معشوقان درگاه احدی‌اند که در نشأة عنصری در نهایت خمول و گمنامی به سر می‌برند، امّا در عالم معنا، مشهورتر از خورشیدند.

این گروه، مظهر اتمّ و اکمل عشق الهی‌اند و همان گنج مخفی‌ای هستند که خداوند به سبب محبّت خود آن را به ظهور رسانیده است. بنابراین، طبیعی است که این گنجینه الهی که در مقام کمال عاشقی و معشوقی است، از چشم غیر پنهان باشد. امّا آنکه به

مقام محرمیت برسد و در حلقه عشق الهی وارد شود، ممکن است زمینه‌های شناخت این گروه برای او حاصل شود.

اهل حق دو گروهند، جمعی ظاهر، مثل انبیاء و اکثر اولیاء، و گروهی دیگر که اولیای مستورند و مورد خطاب همین حدیث «أولیای تحت قیابی لا یعرفهم غیری» هستند (ر.ک: لاهوری، ۱۳۸۱، ص ۵۹۰) که مولوی از علت مخفی بودن این افراد و الامقام یاد می‌کند و می‌گوید که همگان توانایی دیدن این اولیای مستور را ندارند؛ چراکه «خداوند غیور است و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد که دوستان محبوب او را ببینند»؛ (شیمل، ۱۳۷۵، ص ۴۴۰؛ مولوی، ۱۳۶۹، ص ۴۱ و جعفری، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۵۱۸) زیرا اینان در خلوت‌خانه فردانیت، یگانه‌تر از جانند (خوارزمی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۱۶۲۱) و حتی کرامات و نامشان هم باید از دیگران مخفی بماند. چنانکه مولوی در مثنوی می‌فرماید:

صدهزاران پادشاهان نهان سرفرازانند ز آن سوی جهان
نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۹۷)

و یا در جای دیگر از مثنوی، باز به غیرت الهی که همانند حجابی در برابر چشم بیگانگان است، اشاره می‌کند:

غیرت حق پرده‌ای انگیخته است سفلی و علوی به هم بردوخته است
(همان، ج ۳، ص ۴۲۱)

بنابراین می‌توان گفت که اگرچه اولیای مستور متصل به عقل کل و مطلع بر همه چیز و «مؤید عندالله» اند، با این حال، غیرت الهی آنان را از انظار مستور داشته است تا در دسترس هر آدم بی‌سر و پایی قرار نگیرند. گویی که خداوند به آنان رشک و ضنت می‌ورزد؛ از اینرو به این دسته از اولیاء «ضنانین الله» گویند؛ چراکه خداوند شناخته شدن آنان را دریغ می‌دارد. (زمانی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۶۸۵)

سلطان‌ولد هم به تبعیت از پدر خویش، در رباب‌نامه، برای مستور بودن اولیاء

دلایلی را متذکر می‌شود که یکی از آنها همان غیرت و رشک الهی است که مانع آشکار شدن این اولیای الهی گردیده است:

وآنکه از غیرت خدا کردش نهان تا نبیند هیچ چشمش در جهان
(سلطان‌ولد، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶)

و باز با بیانی دیگر، در انتہانامه از قول خداوند به این موضوع اشاره می‌کند و رشک و غیرت الهی را همانند محفظه‌ای تصوّر کرده که به غیر از خدا، کس دیگری امکان دیدار با آنان را ندارد:

گفت یزدان اولیاء را غیر من می‌ندانند هیچ کس اندر زَمَن
زآنکه پنهانند ایشان در جهان غیر چشم من نبیند رویشان
در قباب رشک من پنهان همه کی بوند آگاه از راعی رمه؟
(همو، ۱۳۶۷، ص ۷۵)

این رشک پروردگار از عشق خدا به آنان سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا اولیاء در حکم معشوقان حق هستند:

زآنکه معشوقان حقند این فریق نیست کس را پیش آن خاصان طریق
(همو، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲)

همانگونه که گفته شد، یکی از دلایل پنهان بودن اولیاء، مقام معشوقیت ایشان است و سلطان‌ولد در این بیت به روشنی این موضوع را بیان می‌دارد و تأکید می‌کند که غیرت حق تعالی به این گروه، به دلیل محبتی است که به ایشان دارد.

و تنها کسی که از باطن و ناگفته‌های ایشان باخبر است، خدای متعال است. (همو، ۱۳۸۸، ص ۷۰) چنانکه در ولدنامه، دلیل دیگر پنهان بودن اولیاء چنین بیان شده که چون ایشان اسرار حقند، می‌بایست مخفی بمانند:

سرّ حق است هر ولیّ به جهان بی‌گمان سرّ بود ز عام نهان
(همو، ۱۳۶۷، ج، ص ۹۰)

اولیاء اسرار حق‌اند؛ زیرا همان گنج مخفی‌اند که در عالم به ظهور رسیده‌اند. سرّ، تنها در نزد اهلش فاش خواهد شد و از آنجا که هر کسی لیاقت و زمینه شنیدن، رؤیت و درک اسرار الهی را ندارد، بنابراین اولیای الهی نیز از دیدگان عوام مستور و پنهانند. سلطان‌ولد در جای دیگر به این مسئله تأکید می‌کند و این «سرّ یزدان» بودن ولی را در انتها نامه گوشزد می‌نماید:

اولیاء اسرار حق‌اند ای پسر هر کسی را نیست آن عقل و بصر
سرّ یزدانند و سرّ باشد نهان کاولیاء را داند و بیند عیان

(سلطان‌ولد، ۱۳۶۷ الف، ص ۱۵)

شمس تبریزی هم به این موضوع اذعان داشته و اولیای الهی را سرّ خداوند و خداوند را سرّ ایشان دانسته است و از اینرو معتقد است که سرّ اولیای الهی حتی در قیامت هم آشکار نمی‌شود، زیرا سرّ ایشان خداست و اگر آشکار شود صحرای قیامت توانایی تحمل آن را ندارد: «اگر ایشان را به قیامت آرند، قیامت کی ماند؟ آن روز کشف سرائر است، سرّ ایشان حق است. [چون] حق ظاهر شود، قیامت کی ماند؟ ایشان را به زنجیرهای نور بسته باشند تا در قیامت درنیايند؛ تا آنچه کردنی است با اینها بکنند. بهشتی را بهشت برند، دوزخی را دوزخ برند. ایشان زنجیر می‌درانند تا در قیامت آیند. باز زنجیری دیگر از نور بدیشان می‌بندند، تا آن وقت که آخر آید.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۱) پس چنین کسی که در حکم باطن و «مغز جهان»^۴ است، سزاوار است که در نهان‌خانه جای بگیرد و از پوسته ظاهری قابل رؤیت نباشد! روزی سلطان‌ولد، از پدرش درباره این «اطفال حق»^۵ و مفهوم کلمه «قباب» در حدیث: «أولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری» سؤال می‌کند که آیا مراد از قباب، قوالب اولیاء و اخلاق ایشان است که سبب می‌شود به راحتی شناخته نشوند؟! که مولوی در پاسخ، منظور از قباب را علاوه بر این موارد، خوی و خصلت اولیاء الله می‌داند؛ زیرا هر کدام از اولیاء متناسب با مرتبه و مقامی که دارند، دارای ویژگی‌های خاصی‌اند و آن دسته از اولیاء که مستورند زیر قبه‌های خصلتشان پنهان شده‌اند و از آفت شهرت فرار کرده و

در گمنامی کامل به سر می‌برند تا هیچ‌کس از احوالشان مطلع نشود. (ر.ک: افلاکی العارفی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۹۲) سلطان‌ولد، خود نیز در کتاب معارف، در تفسیر مفهوم کلمه «قبا» پیرو پدر خویش است، با این تفاوت که صراحتاً به نوع آن خصلت‌ها اشاره می‌کند و معتقد است که «آن قبه را خصلتی باشد بد و مکروه و پیش خلق و آن ولی را بدان خصلت مبتلا گرداند تا خلق را نظر بدان خصلت افتد، از او متنفر و گریزان گردند و منکر او شوند.» (سلطان‌ولد، ۱۳۶۷، ص ۲۹۳) باز هم وی برای اختصاص داشتن اولیای مستور به خداوند و پنهان بودن ایشان از چشم خلق، به این صفات اشاره می‌کند؛ چنانکه در انتهنامه می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| خاص خود را حق همی دارد نهان | از به جز خود از همه خلق جهان |
| تا شود پنهان ز چشم خلق او | تا نبیند هر خسی آن حسن و رو |
| خصلت بد را کند مقرون او | تا که خلقان ناورند آن سوی رو |

(همو، ۱۳۶۷ الف، ص ۲۲۲)

این احوال ویژه، گاه چنان ناپسند و عجیب به نظر می‌رسد که با هنجارهای معمول در تضادند، اما اینها همان رفتارهایی است که به قبا تعبیر شده‌اند. (ر.ک: همّتی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۹) هنگامی که این دسته از اولیاء، با گفتار و رفتاری دور از ذهن در میان دیگران ظاهر می‌شوند، ممکن است آن اقوال به‌گونه‌ای باشد که در ظاهر، نادرست و یا حتی کفرآلود به نظر برسد، درحالی که آن خیال و اندیشه نادرست سرچشمه در اندیشه ناقص و خام ما دارد نه کلام اولیاء؛ چنانکه شمس هم بدان اشاره می‌کند که «اسرار اولیاء حق را ندانند، رساله ایشان مطالعه می‌کنند، هر کسی خیالی می‌انگیزد و گوینده آن سخن را متهم می‌کنند. خود را هرگز متهم نکنند و نگویند که این کفر و خطا در آن نیست، در جهل و خیال‌اندیشی ماست!» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷۱) همچنین به دلیل بی‌توجهی افراد به باطن پاک ولی الهی، هرگز به شناخت ولی مستور دست پیدا نمی‌کنند؛ چنانکه در انتهنامه آمده:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| اولیایی که بُدند اینجا نهان | در جهان بی‌ثبات خاکدان |
| هر یکی را خلق و خلق مختلف | همچو نقش حرف از یا تا الف |

هر یکی را هیأت و شکلی دگر هر یکی را مشرب و اُکلی دگر
این ندانسته که ذات آن شهان همچو خالق هست از خلقان نهان
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۷ الف، ص ۲۱۷)

البته سلطان‌ولد به این نکته تذکر می‌دهد که این تفاوت در خُلق و خوی، به منظور تفاوت ذاتی آنها نیست، بلکه تنها از نظر ظاهری متفاوتند و چنانچه در ولدنامه هم بیان شده، در واقع آنان دارای وحدت و یکپارچگی در باطن و اعتقادات هستند:

گفت حق، اولیاء لباب منند گرچه بنهفته در قباب منند
می‌نگنجد دویی در این وحدت گذر از نقش و رو بین وحدت
(همو، ۱۳۶۷ ج، ص ۱۳۶)

بنابر آنچه گفته شد، باید مراقب بود تا بدون آگاهی درباره اولیای مستور، ناخواسته قضاوتی درباره اعمال ایشان صورت نگیرد و این قضاوت‌های شتابزده زمینه‌ساز روی‌گردانی از آنان نشود؛ زیرا همانگونه که در معارف سلطان‌ولد هم آمده «حق تعالی خلق را بیدار کرد که اگر عالمی ربّانی و ولیّی که در او آثار سعادت و بزرگی ببیند اگر از او فعلی - که آن از روی ظاهر بد نماید - مشاهده کنید، مبادا منکر او شوید؛ یاد آورید انبیاء را و قصّه‌های ایشان را، احتیاط کنید و به هر چیزی از اولیاء روی مگردانید و منکر مشوید؛ پس حکمتش این بوده باشد.» (همو، ۱۳۶۷ ب، ص ۲۹۴)

از مجموع سخنان بزرگان طریقت مولویه می‌توان اینگونه استنباط کرد که اصلی‌ترین دلیل مستور بودن اولیای الهی، غیرت حق تعالی نسبت به ایشان و این غیرت نیز نتیجه عشق و محبت حق به ایشان است. هرچه میزان عشق حق تعالی به ولیّی بیشتر باشد، به همان میزان، آن ولیّ ناشناخته‌تر است. علاوه بر این، از آنجا که گاه ممکن است برخی براساس بعضی از نشانه‌ها به شناخت این اولیاء دست یابند، حق تعالی «قبابی» برای ایشان طراحی کرده است که مانع از شناخت ایشان براساس نشانه‌های ظاهری می‌شود. «قباب» ممکن است برخی اخلاق خاص و یا رفتار خارج از عرف باشد که باعث می‌شود نامحرمان از این اولیاء دوری کنند. از دیدگاه بزرگان طریقت مولویه، از آنجا که این عزیزان اسرار الهی هستند، به هیچ‌روی برای نامحرمان

آشکار نخواهند شد، مگر این که کسی به مقام محرمیت برسد و غیرت الهی از او برداشته شود.

شناخت اولیای مستور

از دیدگاه بزرگان مولویه، شناخت خداوند - با توجه به محدودیت‌هایی که انسان‌ها در معرفت به حق تعالی دارند- بسیار آسان‌تر از شناخت اولیای مستور است. شمس تبریزی نیز با ذکر دلایلی بر این ادعا صحه می‌گذارد و بیان می‌کند که «شناخت این قوم مشکل‌تر از شناخت حق است؛ آن را به استدلال توان دانستن؛ که چوبی که تراشیده دیدی؟ هر آینه او را تراشده‌ای باشد. یقین که به خود نباشند. اما آن قوم که ایشان را همچو خود می‌بینی به صورت و ظاهر، ایشان را معنی دیگر - دور از تصور تو و اندیشه تو- اکنون این تراشده را شناختن عجب نیست، اما آن تراشده چون است؟ جلالت او چگونه است؟ بی‌نهایتی او چگونه؟ این را همین قوم دانند الا کی اظهار کنند؟!» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۹ و ر.ک: موحد، ۱۳۷۵، ص ۱۸۹) هر چند که کسی نمی‌تواند این اولیاء را بشناسد ولی این امکان وجود دارد که «به ندرت اتفاق بیفتد که به خواست خودشان و برای مصلحت الهی نه برای خودنمایی و فضل‌فروشی، گوشه‌ای از حجاب عزت و عظمت را بالا زنند» (همایی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۳۳۴) و در آن هنگام است که قطره‌ای از دریای پنهان وجود خود را به شخص لایق و مورد اعتماد بنوشانند و با در نظر داشتن این که شاید در نظر خلق، نعل وارونه هم می‌زنند، ولی «باز آثار ولایت روحانی ایشان در نظر اهل پیش معلوم و آشکار خواهد شد و رد پای آن طایفه را نشان خواهد داد.» (همان، ج ۱، ص ۲۸۹ و نیز ر.ک: شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۲)

مولوی گاهی راه‌های ظریفی را برای شناخت و رؤیت این اولیای مستور بیان می‌کند و چنین می‌گوید که دیدن این اولیاء به ظرفیت وجودی سالک و همچنین عنایت و خواست خداوند بستگی دارد:

یا رب آنها را که بشناسد دلم
وآنکه نشناسد تو ای یزدان جان
بنده بسته‌میان و مقبلم
بر من محجوبشان کن مهربان

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۱۱)

در این سخن، مولانا نکته ظریفی نهفته است و آن این است که راه شناخت اولیاء، نظر عنایت حق تعالی است و خداوند باید قلب ایشان را بر طالبی حقیقی، نرم و مهربان کند. حال سؤال این است که خداوند قلب ایشان را بر چه کسی مهربان می‌کند؟ طبیعی است که تا آدمی در مسیر حق تلاش نکند و صفات پسندیده الهی را در وجود خود تقویت ننماید، شامل این عنایت نمی‌شود. پس، می‌توان گفت که یکی از راه‌های شناخت این عزیزان آن است که آدمی با سیر و سلوک، زمینه‌های ظهور و بروز صفات الهی را در وجود خود فراهم آورد تا به این وسیله، به مقام «محبوب‌اللهی» برسد و از این رهگذر به محبوبان مستور حق راه یابد.

هر چند باید این نکته را افزود که اگرچه تلاش و سیر و سلوک شرط لازم است، اما شرط کافی نیست و این عزیزان که در قباب غیرت الهی‌اند، در نهایت از روی عشق و عنایت نهانی خود ممکن است پرده‌ها را کنار بزنند.

البته هر کسی توانایی شناخت و ملاقات با آنان را ندارد؛ زیرا از روی ظاهر هرگز قابل شناخت نیستند و «این دولتی است که موقوف عنایت است» (ر.ک: موحد، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵) و چه بسا ظاهری عادی و یا غیرمتعارف داشته باشند:

از جنون خود را ولی چون پرده ساخت
مر ورا ای کور کی خواهی شناخت؟
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۷۷)

مولانا مورد دیگری را برای شناخت اولیای مستور ذکر می‌کند و آن توجه به قرینه‌ها و افراد آگاهی است که از وجود این اولیاء مطلع شده‌اند و گواهی هستند که می‌توانند راه‌گشا باشند؛ پس «اگرچه عذر گویند که مخفی بودند، نشناختیم؛ لاسیما که گواهان بی‌غرضی گواهی داده باشند که او، آن است.» (همو، ۱۳۷۱، ص ۹۱) در همین

زمینه باید گفت که هرچند این اولیاء پنهانند اما آثارشان هم می‌تواند نمودی از وجود آنان باشد؛ مولانا این مبحث را در غزلیات خود چنین بیان می‌کند:

چو جان اندر جهان گر ناپدیدیم چو عشق عاشقان گر بی‌نشانیم
ولیک آثار ما پیوسته‌توست که ما چون جان نهانیم و عیانیم

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۵۷)

هرچند که دقت در نشانه‌هایی نظیر: شادی بخشیدن به دل و جان، (ر.ک: شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۱۵ و مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۴۵ و ۱۲۴) هیبت ظاهری و آگاهی از اسرار (ر.ک: شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۴ و نیز مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۹۰ و ۳۲۰) ... که بسیار در مقالات شمس و مثنوی از آن یاد شده، راهی برای شناختن اولیای مستور است؛ اما کسی توانایی دیدن آثار و کرامات و آمادگی دیدار با ایشان را دارد که «بینا» به معنای حقیقی و برخوردار از معرفت وجودی باشد و همانگونه که در معارف سلطان‌ولد هم آمده، «صورت ولیّ چون ویرانه است بر گنج، لیکن آن کس را که مشامی هست بوی گنج بیابد.» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۵) البته این راه با رعایت شرطی دیگر امکان‌پذیر می‌شود و آن تمایل خود ولیّ مستور است؛ به بیانی دیگر «اولیاءالله مظاهر صفت حق‌اند اگر کسی ایشان را به دیده ظاهر نتواند دیدن روا بود... دیده بینا می‌باید حاصل کردن به جمال ایشان و نیز چون بینایی حاصل شود هم کی توان دیدن تا ایشان خویش ننمایند.» (سپهسالار، [بی‌تا]، ص ۲۸)

پس یکی دیگر از شیوه‌هایی که می‌توان اولیای مستور را آشکارا دید، تمایل قلبی خود ولیّ مستور است و تا هنگامی که این تمایل وجود نداشته باشد، حتی اولیای مشهور هم قادر به دیدن این افراد نخواهند بود؛ چنانکه مولانا در فیه مافیه می‌گوید زمانی که «این اولیاء [اولیای مشهور] زاری‌ها می‌کنند که ای بارخدایا زان مستوران خود، یکی را بر ما بنما؛ تا ایشانش نخواهند و تا ایشان را نباید، هرچند که چشم بینا دارند نتوانندش دیدن ... و ایشان را دیدن، مستوران حق را بی‌ارادت ایشان کی تواند دیدن و شناختن؛ این کار آسان نیست.» (مولوی، ۱۳۶۹، ص ۸۸) چنانکه شمس تبریزی

می‌گوید: «در حق همه همین بود تا ما نیاوردیمشان، نیامدند. تا نخواستیم نشد.» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۴۷) پس در نتیجه کسی به مقام باطنی آنان پی نمی‌برد، مگر گاه به گاه به مقتضای حال و مناسبت مقام، گوشه‌ای از پرده را واپس زنند و باطن خود را نشان دهند. (همایی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۳۳۴)

سلطان‌ولد نیز با حیرت از این اولیای مستور که «پیدا و پنهانند»^۷ یاد می‌کند و درباره شناخت ولی مستور و ملاقات با او به طرح مسائلی می‌پردازد؛ از جمله این که کسی با اراده خویش و با حيله‌گری نمی‌تواند نسبت به ولی مستوری که اصلاً قابل قیاس با مردم عادی نیست معرفت پیدا کند، چنانکه در انتهنامه می‌گوید:

اولیایی فی قیابی غیر من هیچ کس نشناسد ایشان را به فن
همچو من از جمله پنهان مانده‌اند زآنکه مرکب سوی بی سو رانده‌اند
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۷ الف، ص ۱۱)

پس ولد با تعبیری روشن‌تر در ولدنامه، دیدن این اولیاء را با تلاش ممکن نمی‌داند، بلکه معتقد است که ایشان باید خود بخواهند و به شخص مورد اعتماد و شایسته روی بنمایند:

اولیاء را به جهد نتوان دید مگر ایشان کنند خویش پدید
گر نمایند روی خود ز کرم شود از لطفشان جحیم ارم
(همو، ۱۳۶۷ ج، ص ۷۷)

در نهایت چون اولیاء نور حَقِّند، باید از جنس خودشان کسی باشد تا بتواند با آنان ملاقات کند و به خدمتشان شرفیاب شود. سلطان‌ولد درباره این مطلب چنین می‌گوید:

نور را غیر نور کی بیند دیده دیو، حور کی بیند
جنس باید که جنس را داند غیر کاتب نوشته کی خواند
(همانجا)

اما باید توجه داشت که این قاعده‌ای عام و کلی نیست و برای تمام اولیاء صدق نمی‌کند (ر.ک: مولوی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۳۱) و حتی ممکن است که مرتبت ولی مقدم،

حجابی برای ولی مؤخر باشد (ر.ک: شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۶۹) و چنانکه در انتهنامه گفته شده:

هر ولی نشناسد ایشان را بدان زن که همچو جان نهند آن
(سلطان ولد، ۱۳۶۷ الف، ص ۲۱۷)

و ولی می تواند شامل این گزینش شود که به طور خاص با آن ولی مستور از لحاظ مقام و مرتبه قرابت داشته و شایستگی بیشتری در مقایسه با دیگر اولیاء داشته باشد و به عبارتی دیگر باید بین مُدرک و مُدرکِ سنخیتی برقرار باشد. (ر.ک: سبزواری، ۱۲۴۴، ص ۱۵۱) پس منظور از ولی در ابیات، آن ولی خاص است و برای تمام اولیاء صدق نمی کند که این بیت از ولدنامه به خوبی رساننده این مفهوم است:

هم ولی را ولی تواند دید مصطفی (ص) را علی (ع) تواند دید
(سلطان ولد، ۱۳۶۷ ج، ص ۹۰)

نکته ای که سلطان ولد سعی دارد آن را بیان کند این است که در مورد شناخت اولیای مستور هیچ کس نمی تواند ادعا کند که به یاری فهم و عمل خود می تواند به شناخت ایشان نایل شود؛ بلکه حتماً کشش باید از جانب ولی مستور باشد. به قول معروف، تا از سوی معشوق کششی نباشد، «کوششِ عاشق بیچاره، به جایی نرسد»؛ اما این سخن بدان معنی نیست که کوشش، هیچ جایگاهی در شناخت این مستوران ندارد. تا آدمی با سلوک و تلاش، شرایط ظهور صفات الهی را در خود فراهم نسازد و همجنس مردان حق نشود، نباید منتظر کشش و عنایت این محبوبان درگاه حق تعالی باشد.

در نتیجه می توان گفت که اگر شرایط خاصی که بدان اشاره شد فراهم گردد، حق تعالی امکان شناخت و دیدار با ولی مستور که در واقع بالاترین مقام را در بین دیگر اولیای الهی دارد، به صورت محدود برای افرادی خاص، میسر و ممکن می گرداند.

در مجموع می توان گفت که بزرگان طریقت مولویه با مطرح کردن مباحثی پیرامون اولیای مستور، سعی کرده اند یکی از پیچیده ترین مباحث عرفان اسلامی را تا حدودی

روشن سازند. اولیای مستور علاوه بر پنهان بودن، ممکن است دارای خصوصیات خاصی خلاف عرف باشند که این امر، پیچیدگی دوجندانی به موضوع می‌دهد. از نتایج دریافتن این حقیقت می‌تواند آن باشد که سالک به هیچ‌کس به دیده حقارت ننگرد و خود را از هیچ فردی بالاتر نداند؛ زیرا کسانی که در ظاهر حقیر می‌نمایند، ممکن است از اولیای عالی مرتبه الهی باشند.

از دیدگاه عرفا، عالم عرصه عشق‌بازی حق تعالی با تجلیاتش است و مسئله وجود اولیای مستور از بُعد دیگر می‌تواند زمینه‌های ظهور و بروز زیباترین روابط عاشقانه بین حق تعالی و اولیایش را پدیدار سازد. علاوه بر این، می‌تواند عرصه‌ای باشد برای ابراز عشق سالکان حقیقت به همه انسانها.

نتیجه‌گیری

موضوع ولیّ و ولایت یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مباحث موجود در عرفان اسلامی است. این موضوع زیر شاخه‌های فراوانی از قبیل خاتم‌الاولیاء، آگاهی ولیّ از ولایتی که بر عهده دارد، مبرّا بودن وی از گناه، مقایسه میان ولیّ و نبی و جز آن را به خود اختصاص داده است. یکی از مطالبی که بسیار بدان توجه شده و در طریقت مولویه هم جایگاه ویژه‌ای دارد، بحث اولیای مستور است.

اکثر عرفا به موضوع ولایت در کنار دیگر مباحث عرفانی پرداخته‌اند و بزرگان طریقت مولویه که صاحب‌نظرانی مشهور در حوزه عرفاند نیز توجه ویژه‌ای به این مبحث داشته‌اند و چنانکه از آثار آنان برداشت می‌شود، بعضی از اولیای خداوند که دارای مقامی بالاتر از دیگر اولیاء هستند، به مرتبه ولیّ مستور نائل می‌شوند و چون ایشان خود، اسرار الهی‌اند، عواملی همچون رشک و غیرت الهی مانع از آشکارشدن آنان می‌گردد و همچنین چون رفتار و احوال اولیای مستور دارای قاعده و سبک ویژه‌ای است، به محض اینکه در محلی شناخته شوند، به جایی گمنام تغییر مکان می‌دهند؛ زیرا این اولیاء وظیفه اظهار دعوت و هدایت علنی ندارند و این وظیفه بر اولیای ظاهر

گذاشته شده است. گاهی عنایت و لطف حق و عواملی نظیر تمایل قلبی ولیّ مستور و یا دقت خاصّ صاحب‌نظران و گواهان در قرینه‌های موجود، سبب شناختن این اولیاء می‌گردد که البته باز هم این سعادت نصیب همه این افراد نمی‌شود و چه بسا ولیّ دیگری باشد که از وجود این ولیّ مستور بی‌خبر بماند.

در آخر باید این نکته را متذکّر شد که با بررسی سخنان و عقاید بزرگان طریقت مولویّه، مشخص می‌شود که همه این بزرگان به تمام مباحث و مسائل مرتبط با ولیّ مستور و عوامل ناشناس ماندن آنان پرداخته‌اند و با یکدیگر اتفاق نظر دارند و همه پیرو یک نوع تفکّر و بینش عرفانی بوده‌اند و همچنین در عین آزاد اندیشی و توجه به زوایای مختلف این موضوع - ولیّ مستور - آراء و نظریات خود را عرضه کرده‌اند که البته بیاناتشان هیچ منافاتی با یکدیگر ندارد.

یادداشت‌ها

۱- این گزارش، در باب ۳۶۰ (فتوحات) با این عنوان آمده: فی معرفه منزل الظلمات المحموده و الانوار المشهوده، و یکی از دانش‌های کشفی که در آن آمده درباره اشعاری است که خود او در مقصوده ابن‌مثنی، در شرق تونس، هنگام نماز عصر با خویش و بر خویش می‌سروده و می‌خوانده است، و پس از سه ماه که از تونس به اشبیلیه باز می‌گردد، در آنجا همان اشعار را از زبان کسی می‌شنود، و چون از آن کس می‌پرسد: این اشعار از کی است؟ با شگفتی می‌شنود: از محمّد بن عربی؛ چون دوباره از او می‌پرسد: این اشعار را کی شنیده و به خاطر سپرده؟ با شگفتی درست همان زمانی را پاسخ می‌شنود که خود، این اشعار را با خویش می‌سروده و می‌خوانده؛ و چون می‌پرسد: این ابیات را از چه کسی شنیده؟ پاسخ می‌شنود: که مردی غریبه که او را نمی‌شناختیم و به درویشان دوره‌گرد می‌مانست. و در پایان، مرد -مردی که داستان را برای ابن‌عربی گزارش کرد- می‌افزاید که: مرد ناشناس شگفت، ناپدید شد و ما ندانستیم که چگونه رفت و راز کار او چه بود و دیگر او را ندیدیم.» (ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۲۷)

۲- طریل به معنی بی‌غیرت و فرومایه به نقل از محمّدعلی موحد در تعلیقات مقالات شمس تبریزی آمده است. (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۲۱)

۳- «صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمُ لَا يَرْجِعُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۸) (کر و لال و کورند، بدین سبب باز نمی‌گردند).

۴- اشاره دارد به بیتی در انتهنامه:

هستم من مغز جهان، آنم از این جمله نهنان
دریگذر از قشر مهان، مست شو از جام صفا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۷، ص ۹)

۵- اشاره دارد به این بیت مثنوی معنوی:

اولیاء اطفال حَقْنَدَ ای پسر
غایبی و حاضری بس با خبر
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷)

۶- اشاره دارد به بیتی در دیوان سلطان‌ولد:

مردان خدا جانند وز چشم تو پنهانند
کی بیند ایشان را در جسم جز از بینا
(سلطان‌ولد، ۱۳۸۸، ص ۱۸)

۷. اشاره به بیتی از دیوان سلطان‌ولد دارد:

چنین پیدا و پنهان هیچ کس دید
بکن شرحی در این گر می‌توانی
(همان، ص ۴۴۸)

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- قرآن کریم (۱۳۸۹)، ترجمه حسین انصاریان، قم، انتشارات آیین دانش.
- ۲- ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۸۱)، ترجمه فتوحات مکیه، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی.
- ۳- _____ (۱۳۸۶)، فصوص الحکم، با توضیح و تحلیل محمد علی موحد و صمد موحد، چاپ سوم، تهران، نشر کارنامه.
- ۴- ابوالقاسمی، سیده مریم (۱۳۸۳)، اصطلاحات و مفاهیم عرفانی دیوان شمس، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵- افلاکی‌العارفی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، مناقب‌العارفین، با تصحیح و تعلیقات تحسین یازبجی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

- ۶- انقروی، رسوخ‌الدین اسماعیل (۱۳۷۴)، شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، به ترجمه عصمت ستارزاده، چاپ دوم، تهران، انتشارات زرین.
- ۷- بغدادی [شیخ مفید]، محمد بن نعمان (۱۳۷۱)، المقنعه، قم، کنگره شیخ مفید.
- ۸- بهاء‌الدین ولد، محمد بن حسین (۱۳۵۲)، معارف، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ۹- _____ (۱۳۶۷)، معارف، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی.
- ۱۰- پادشاه (شاد)، محمد (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه خیام.
- ۱۱- تهامی، سید غلامرضا (۱۳۸۶)، «صلاح‌الدین زرکوب»، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۱۲- جام نامقی [ژنده پیل]، شیخ احمد (۱۳۶۸)، انس‌التائین، به تصحیح علی فاضل، تهران، انتشارات طوس.
- ۱۳- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۸۲)، نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۴- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۳)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۱۵- جلابی هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۳)، کشف‌المحجوب، به تصحیح و ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ۱۶- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد [بی‌تا]، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوآر.
- ۱۷- حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۳۶۱)، معادشناسی، تهران، انتشارات حکمت.

- ۱۸- خدادادی، محمد(۱۳۹۲)، بازتاب اندیشه‌های شمس تبریزی در مثنوی مولوی، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۱۹- خوارزمی، کمال‌الدین حسین بن حسن(۱۳۸۴)، جواهرالاسرار و زواهرالانوار، با مقدمه و تصحیح محمدجواد شریعت، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲۰- دهخدا، علی‌اکبر(۱۳۳۴)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۱- دین لوئیس، فرانکلین(۱۳۸۴)، مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب، به ترجمه حسن لاهوتی، تهران، نشر نامک.
- ۲۲- زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۸۲)، ارزش میراث صوفیه، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- _____(۱۳۷۷)، پله پله تا ملاقات خدا، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی.
- ۲۴- _____(۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- _____(۱۳۶۸)، سرّنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
- ۲۶- زمانی، کریم(۱۳۸۲)، شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۷- _____(۱۳۸۲)، میناگر عشق، تهران، نشر نی.
- ۲۸- سبزواری، حاج ملا هادی(۱۲۴۴)، شرح مثنوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی.
- ۲۹- سپهسالار، فریدون بن احمد(۱۳۹۱)، رساله در مناقب خداوندگار، به تصحیح و توضیح محمدعلی موحد و صمد موحد، تهران، نشر کارنامه.
- ۳۰- _____[بی تا]، زندگی‌نامه مولانا جلال‌الدین رومی، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اقبال.

- ۳۱- سلطان ولد، محمدبن محمد (۱۳۶۷)، انتہانامہ، بہ تصحیح محمدعلی خزانہ دارلو، تہران، انتشارات روزنہ.
- ۳۲- سلطان ولد، محمدبن محمد (۱۳۸۸)، دیوان سلطان ولد، با مقدمہ سعید نفیسی، بہ تصحیح اصغر حامدربانی، تہران، انتشارات رودکی.
- ۳۳- _____ (۱۳۷۷)، رباب نامہ، بہ اہتمام علی سلطانی گردفرامرزی، زیر نظر مہدی محقق، تہران، انتشارات مؤسسہ اطلاعات اسلامی.
- ۳۴- سلطان ولد، محمدبن محمد (۱۳۶۷)، ولدنامہ، بہ تصحیح جلال الدین ہمایی، بہ اہتمام ماہدخت بانو ہمایی، تہران، مؤسسہ نشر ہما.
- ۳۵- سمرقندی، دولتشاہ (۱۳۸۲)، تذکرۃ الشعراء، بہ اہتمام و تصحیح ادوارد براون، تہران، انتشارات اساطیر.
- ۳۶- سمنانی، علاءالدولہ (۱۳۶۲)، العروۃ الأهل الخلوۃ و الجلوۃ، بہ تصحیح نجیب مایل ہروی، تہران، انتشارات مولی.
- ۳۷- شمس تبریزی، محمدبن علی (۱۳۷۷)، مقالات شمس تبریزی، بہ تصحیح محمدعلی موحد، چاپ دوم، تہران، انتشارات خوارزمی.
- ۳۸- شہیدی، سیدجعفر (۱۳۷۵)، شرح مثنوی، تہران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۹- شیمل، آن ماری (۱۳۷۴)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمہ و توضیح عبدالرحیم گواہی، تہران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴۰- _____ (۱۳۷۵)، شکوہ شمس، ترجمہ حسن لاهوتی، با مقدمہ سید جلال الدین آشتیانی، چاپ سوم، تہران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۱- صاحب الزمانی، ناصرالدین (۱۳۶۹)، خط سوم، چاپ دہم، تہران، مؤسسہ مطبوعاتی عطائی.
- ۴۲- طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۶۶)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تہران، انتشارات اسلام.

- ۴۳- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۰)، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۴۴- فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۶۱)، احادیث مثنوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴۵- _____ (۱۳۷۶)، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۴۶- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹)، ترجمه رساله قشیری، به تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۶- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۶)، ترجمه و شرح اصطلاحات الصوفیه، ترجمه محمدعلی مودود لاری، به کوشش گل‌بابا سعیدی، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۴۷- کاشانی، عزالدین محمود بن علی (۱۳۸۹)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، انتشارات زوآر.
- ۴۸- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۵)، مولانا جلال الدین، به ترجمه توفیق هاشم‌پور سبحانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴۹- لاهوری، محمدرضا (۱۳۸۱)، مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی، با مقدمه و تصحیح رضا روحانی، تهران، انتشارات سروش.
- ۵۰- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳=۱۳۶۱)، بحار الأنوار، لبنان، مؤسسه الوفاء بیروت.
- ۵۱- محمدی عسکر آبادی، فاطمه (۱۳۹۳)، شمس عارفان (دیدگاه‌های شمس تبریزی درباره عارفان از رابعه تا مولوی)، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۵۲- موحد، محمدعلی (۱۳۷۵)، خمی از شراب ربّانی: گزیده مقالات شمس تبریزی، تهران، شرکت تعاونی ناشران و کتابفروشان.
- ۵۳- _____ (۱۳۷۹)، شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران، انتشارات طرح‌نو.
- ۵۴- _____ (۱۳۸۷)، قصه قصه‌ها، چاپ دوم، تهران، نشر کارنامه.

- ۵۵- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، دیوان کبیر، به تصحیح بدیع الزمان فروزان‌فر، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۶- _____ (۱۳۶۹)، فيه ما فيه، به تصحیح بدیع الزمان فروزان‌فر، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۷- _____ (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۸- _____ (۱۳۷۹)، مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی، با مقدمه و تحلیل محمد استعلامی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن.
- ۵۹- _____ (۱۳۷۱)، مکتوبات، به تصحیح توفیق هد. سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۶۰- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدّة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۶۱- میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، با مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.
۶۲. نیکلسون، رینولد (۱۳۸۵)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، به ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات توس.
- ۶۳- _____ (۱۳۶۶)، مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، به ترجمه و تحقیق اوانس اوانسیان، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- ۶۴- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۱۶)، ریاض العارفین، به تصحیح مهدی قلی‌خان هدایت، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه مهدیه تهران.
- ۶۵- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۶)، مولوی‌نامه، چاپ ششم، تهران، انتشارات مؤسسه نشر هما.

(ب) مقالات:

- ۱- دشتی، محمد و فرشته ساکی (۱۳۸۵)، «مقایسه مفهوم ولایت در معارف بهاء‌ولد

- و مثنوی مولوی»، معارف، دوره ۲۲، شماره ۱ و ۲، صص ۱۹۳-۱۷۹.
- ۲- زمردی، حمیرا و زهرا نظری (۱۳۸۸)، «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی»، دو فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)، سال اول، شماره ۱، صص ۸۹-۱۲۱.
- ۳- محمدی، پروانه (۱۳۸۳)، «بهاء‌ولد»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۳، ص ۷۵.
- ۴- مصاحب، غلام‌حسین (۱۳۷۴)، «ولی»، دایرةالمعارف فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۹، ص ۲۹۱۹.
۵. موسوی، مصطفی و ریحانه حجّت‌الاسلامی (۱۳۸۹)، «سلطان‌ولد و خلافت او پس از مولانا»، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۱۱، صص ۲۰۱-۲۲۶.
- ۶- مهدی‌پور، محمد (۱۳۸۶)، «ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۰، شماره ۲۰۱، صص ۱۵۹-۱۳۷.
- ۷- همّتی، امیرحسین (۱۳۹۱)، «تفسیر اهل عرفان از حدیث قدسی اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری»، عرفانیات در ادب فارسی، سال ۳، شماره ۱۲، صص ۱۵۹-۱۳۱.